



دکتر ابراهیم طاهری

، کارشناس مسائل سیاسی و استاد دایرگروه حقوق و علوم سیاسی دانشگاه یزد
همکار در مرکز مطالعات آمریکا

نشانه‌های افول تمدنی ایالات متحده آمریکا

ناتوانی لیبرال دموکراسی در برابر چالش‌های داخلی و خارجی

منظور قدرتی است که دارای ویژگی‌هایی چون ساخت سیاسی متمایز، توانایی خوداتکایی اقتصادی، ویژگی‌های فرهنگی خاص و همچنین، پیشرفت در ظرفیت‌های علمی و هنری خاص باشد.

ظرفیت‌های تمدنی ایالات متحده آمریکا

در مورد ایالات متحده آمریکا، همه این ویژگی‌ها به چشم می‌خورد. در واقع، با برخورداری از این ویژگی‌ها، پایه‌های جدید با محوریت تمدن غربی، این بار در آن سوی اطلانتیک زده شده است. شاید به همین دلیل بود که جورج بوش از اروپا به عنوان دنیای قدیم، سخن می‌گفت و از آمریکا، به عنوان محور دنیای جدید یاد می‌کرد. منظور از دنیای قدیم و جدید، همان آخرین و جدیدترین تمدن است؛ یعنی اروپا و ایالات متحده آمریکا. این محور تمدنی جدید، دارای ساخت سیاسی متمایزی است که تحت عنوان لیبرال -دموکراسی آمریکایی، به رسمیت

تمدن‌ها به وجود می‌آیند، رشد می‌کنند، به مرحله بلوغ می‌رسند اما در نهایت، پیری و زوال آن‌ها شروع می‌شود. در نتیجه این فرایند، ممکن است فروپاشی تمدنی نیز رخ دهد؛ به گونه‌ای که تا مدت‌ها، نتوانند حتی خود را باز یابند. آن‌گونه که بر سر تمدن روس، پیش آمد و با فروپاشی شوروی، قدرتی با هویت تمدنی فروپاشید و دولتی جای آن را گرفت که با همه دست و پایی که می‌زند، قادر نیست در مسیر یک قدرت تمدنی قرار گیرد. آمریکا نیز از این قاعده مستثنا نیست؛ زیرا نشانه‌های زوال در ارکان شکل‌دهنده به قدرت و هویت تمدنی این کشور، آشکار شده است. دیگر استثنا گرایی آمریکایی در نزد مردم این کشور دیده نمی‌شود، اقتصادشان در مسیر زوال قرار گرفته و چین، در مسیر رقابت جدی با این کشور است. در واقع، لیبرال -دموکراسی با چالش‌های بزرگ داخلی از جمله ترامپیسم و الگوی توسعه سیاسی - اقتصادی در جنوب شرق آسیا، مواجه شده است. همچنین در عرصه بین‌المللی، آمریکا دیگر قادر و مایل به هویت تمدنی نیست و در نهایت، به عنوان تنها مرکز آرمان‌های هنری در جهان قرار ندارد. بی‌تردید، وقتی از یک قدرت تمدنی صحبت می‌کنیم،

یک تمدن، معنای واقعی بدهد، دفاع از هویت تمدنی خویش در جهان بیرون است که در اندیشه آمریکایی‌ها، کاملاً مصداق دارد. به عنوان مثال، عده‌ای برایین باور هستند که اگر ایالات متحده آمریکا در جنگ ۱۹۷۳ اعراب - رژیم صهیونیستی، به یاری اسرائیل نمی‌شتافت، شاید اولین شکست از سوی اعراب، به این رژیم تحمیل می‌شد.

نشانه‌های زوال در قدرت تمدنی آمریکا

با وجود این، به نظر می‌رسد که ایالات متحده آمریکا در مسیر زوال تمدنی قرار گرفته است؛ که نشانه‌های این زوال، از مدت‌ها قبل آغاز شده و این مسئله، به خصوص در حوزه اقتصادی نمایان‌تر است. به عنوان مثال، بعد از بحران مالی ۲۰۰۸ میلادی، بسیاری برایین اعتقاد هستند که نشانه‌های افول تمدنی آمریکا، ظاهر شده است. اهمیت بحران مالی در افول قدرت تمدنی ایالات متحده آمریکا، آن‌چنان زیاد



کشوری که به دنبال دستیابی به توسعه اقتصادی بود، بلافاصله در این مسیر گام می‌گذاشت. از نظر فرهنگی نیز انسان فرهنگی که تمدن آمریکایی به آن می‌اندیشید، قائل به استثنای‌گرایی برای خویشتن بود. به همین دلیل، انسان مدنظر تمدن آمریکایی، خود را منجی عالم می‌پنداشت که البته با سلاح اومانیسیم نیز مجهز شده بود. از نظر هنری نیز شکوفایی تمدنی آمریکا در دو قالب رمان و آثار هالیوودی، به اوج خود رسید، به گونه‌ای که آمریکا از طریق این دو ابزار، موفق شد تا ایده‌ها و آرمان‌هایش را به بقیه جهان، صادر و حتی تحمیل کند؛ اما آن چیزی که می‌تواند به

شناخته می‌شود که بعد از جنگ جهانی دوم، به عنوان الگوی اداره جامعه توسط بسیاری از کشورها، مورد بهره‌برداری واقع شد؛ البته اوج ایمان به لیبرال-دموکراسی، در اندیشه صلح دموکراتیک امانوئل کانت نهفته است که در آثارش از صلح دموکراتیکی سخن می‌گوید و در نهایت، به اتحادیه صلحی منجر می‌شود که جنگ در آن نهاد شرارت‌بار، به عنوان محور مطرح می‌شود. ساخت اقتصادی متفاوت آمریکا و نظام اقتصادی آن با محوریت سرمایه‌داری و بازار آزاد، مدت‌ها به عنوان الگوی غالب در عرصه جهانی عمل می‌کرد؛ به گونه‌ای که بعد از جنگ جهانی دوم، هر

است که تاریخدان بریتانیایی، پل کندی در اظهارنظری بیان می‌دارد: «همه تغییرات مهم توازن قدرت در نظام جهانی، به دنبال تغییر در موازنه تولیدی رخ می‌دهد». ریشه بحران مالی در کاهش ظرفیت تولیدی ایالات متحده نهفته است. به‌عنوان مثال، گفته می‌شود که تنها در سال ۲۰۰۹، سالانه تولید صنعتی در آمریکا، ۱۳ درصد کاهش پیدا کرده بود. کاهش تولید و در نتیجه کاهش صادرات، اثر خود را بر تولید ناخالص ملی آمریکا گذاشته است. به‌عنوان مثال، در سال ۱۹۶۰ تولید ناخالص داخلی آمریکا، ۵۳۴ میلیارد دلار و تولید ناخالص داخلی همه دنیا، ۱۳۶۷ میلیارد دلار بوده است؛ به عبارت دیگر، در سال ۱۹۶۰ تولید ناخالص داخلی آمریکا، ۴۰٪ اقتصاد جهانی بوده، در حالی که در سال ۲۰۱۴، این میزان به ۲۰٪ اقتصاد جهانی تقلیل یافته است. در سال ۱۹۶۹، این رقم برای آمریکا به ۳۸٪ از اقتصاد جهانی رسید و در سال ۱۹۸۰، ۲۶٪ از اقتصاد جهانی،

به آمریکا تعلق داشت. با ادامه این روند، در سال ۲۰۲۰، سهم آمریکا از اقتصاد جهانی نسبت به قبل، به ۲۰ درصد یعنی نصف رسیده است. (<https://www.forbes.com>). از نظر سیاسی نیز آن‌گونه که در نظریه پایان تاریخ فوکویاما پیش‌بینی می‌شد، این ساختار سیاسی و اقتصادی موفق به تحمیل سلطه خود بر دیگر الگوهای حکمرانی سیاسی و حتی اقتصادی نشده که حتی رقبای جدیدی را به خود دیده است؛ به‌عنوان مثال، تحت تأثیر موفقیت کشورهای آسیای جنوب شرقی، برخی از نظریه پردازان از الگوی دولت توسعه‌خواهی سخن گفتند که با الگوی توسعه لیبرال و وابسته‌های آن متفاوت بود. در دولت توسعه‌گرا، دستگاه سیاسی در مرکز، از عزم، اراده و مشروعیت سیاسی لازم برای شکل‌دهی و دستیابی به اهداف توسعه‌ای برخوردار است و به این اهداف، خواه از طریق حفاظت از شرایط رشد اقتصادی (دولت‌های

توسعه‌گرای سرمایه‌داری)، خواه از طریق سازمان‌دهی مستقیم اقتصاد (دولت‌های توسعه‌گرای سوسیالیست) یا از طریق ترکیبی متفاوت از این دو، دست پیدا می‌کند (دلفروز، ۱۳۹۲: ۱۰۱۶). در نهایت باید گفت، آن استثنا‌گرایی که آمریکایی‌ها برای خود قائل بودند، دیگر وجود ندارد. در طول سال‌های بعد از استقلال آمریکا تا بحبوحه جنگ جهانی دوم، تصور جهانیان از آمریکا، یک کشور با ماهیت غیراستعماری بود، اما آیا امروزه آمریکایی‌ها می‌توانند، مدعی باشند که همچنان کشور حامی لیبرال - دموکراسی در عرصه جهانی هستند؟ پاسخ به این سؤال، آشکارا منفی است، زیرا دولتمردانی همچون جورج بوش و دونالد ترامپ، اندیشه بیمارگونه‌ای از رئالیست را تداعی می‌کردند که بر تعریف محدود از منافع ملی آمریکا و بی‌مقدار کردن دموکراسی به‌عنوان یکی از منابع قدرت نرم این کشور متمرکز بود. آرمان «ابتدا آمریکا» نشان

می داد که ترامپ، از ارزش های مشترک بشری فاصله گرفته است. در واقع، آرمان جامعه بین المللی مورد نظر ویلسون، از سوی ترامپ به حاشیه رانده شد. متحدان آمریکا به عنوان کسانی دیده شدند که به دنبال سواری رایگان بودند و قصد داشتند، از امتیازات ایجاد شده توسط این کشور، به صورت مجانی بهره بگیرند. آمریکا بعد از فروپاشی شوروی، از یک کشور حامی نظم لیبرال به یک کشور امپریالیست تبدیل شد که حاضر است برای تأمین منافع خویش، از دیکتاتورهای حاشیه خلیج فارس نیز حمایت کند. حمله به عراق به بهانه سلاح های کشتار جمعی، صریحاً حکایت از مداخله گرایی آمریکا در امور دیگر کشورها بدون توجه به پیامدهای زیان بار آن بر افکار عمومی جهانی، از جمله مسلمانان است. امروزه آرمان نظم بین المللی لیبرال، نه بین المللی است و نه لیبرال. آخرین چالش علیه قدرت و تمدن روبه زوال ایالات متحده آمریکا، ناتوانی در

دفاع از حمله روسیه به گرجستان در سال ۲۰۰۸ میلادی و اخیراً حمله این کشور به اوکراین در ۲۰۲۲ میلادی است که خود این امر، نشان از ضعف آمریکا به دلیل ناتوانی در دفاع از هویت تمدنی خویش در بیرون از مرزهای آن دارد.

نتیجه گیری

تمدن ایالات متحده به دلیل مجموعه ای از ویژگی ها، از جمله ساختار سیاسی متمایز - که در قالب لیبرال - دموکراسی است - ساخت فرهنگی به ویژه در قالب تکثرگرایی و استثنای گرایی، اقتصاد بالنده و نسبتاً خودکفا و در نهایت، دفاع از هویت تمدنی خویش متبلور است. با وجود این، ایالات متحده آمریکا نیز به عنوان یک قدرت تمدنی، به ناچار به سمت زوال در حال حرکت بوده و نشانه های زوال آن، آشکار شده است؛ که از جمله این نشانه ها، کاهش مداوم در ظرفیت صادراتی و به تبع آن، افت محسوس تولید ناخالص ملی

این کشور در قیاس با گذشته، چالش ها علیه لیبرال - دموکراسی در عرصه بین المللی، به ویژه در قالب الگوی توسعه ای شرق آسیا، ناتوانی در دفاع از هویت تمدنی خویش، به عنوان مثال در بحران های گرجستان و اخیراً نیز اوکراین است.

منابع

دلفروز، محمدتقی، (۱۳۹۲) «دولت و توسعه اقتصادی» چاپ یکم، تهران: انتشارات آگاه

Forbes (2016), U.S. Role In Global Economy Declines Nearly 50 % (Observed: 12/04/2021) at: <https://www.forbes.com/sites/mikepatton/2016/02/29/u-s-role-in-global-economy-declines-nearly-50/#2203f94f5e9e>